



بسم الله الرحمن الرحيم

به همه برادران و خواهران عزیز، مخصوصاً به عزیزانی که زحمت کشیدند و از راههای دور تشریف آوردند، خوشامد عرض می‌کنم. این فرصت که هر سال به دست می‌آید تا در آن از دو قشر عزیز ارزشمند جامعه تجلیل کنیم و با آنها چند کلمه حرف بزنیم، برای بنده فرصت مغتنمی است. این دو قشر، که یکی قشر معلمان و دیگری قشر کارگران کشور است، از جهات مختلفی حقیقتاً جزو قشرهای ممتاز کشور ما هستند. تصادفات زمانه، چنین پیش آورد که شخصیت برجسته‌ای مثل شهید «مطهری» که به یک معنا، معلمي بزرگ و به معنای دیگر، کارگري نمونه بود، تقریباً همزمان با روز کارگر به شهادت برسد. معلمي آن شهید، موضوع تدریس اوست و کارگري اش، امر تألیف، این جا و آن جا رفتن، حرکت کردن و تماس گرفتن با قشرهای تحصیلکرده و روشنفکر و نظایر آن است. این هم به یک معنا وجهه دیگری از شخصیت شهید مطهری است.

آن بزرگوار که سالگرد شهادتش با این ایام مصادف است، نمونه آن چیزی است که بنده می‌خواهم امروز روی آن تکیه کنم. همان گونه که می‌دانید دو قشر معلم و کارگر، فی‌نفسه از اقشار برجسته جامعه‌اند. قشر معلم در کشور ما با چند میلیون جمعیت - شاید یک پنجم یا یک ششم جمعیت کشور - سرو کار دارد. یعنی در واقع، امر آموزش و پرورش جمعیتی چند میلیونی از جوانان، نوجوانان و نونهالان ما که آینده کشور متعلق به آنهاست، بر عهده معلمان است. قشر دیگر هم قشر کارگر است که حیات مادی کشور، تولید کشور و تأمین زندگی ملت در دست اوست. بنابراین ملاحظه می‌کنید که اهمیت این دو قشر، خود به خود آشکار است و لازم نیست که ما بنشینیم و شرح و تفصیل بدهیم که به این دلیل معلم مهم است و به این دلیل کارگر اهمیت دارد.

اهمیت اینها واضح است. البته در احوال بعد از انقلاب و نیز اوضاع کنونی کشور ما، این دو قشر اهمیت بیشتری یافته‌اند. زیرا در حوادثی که طی پانزده سال اخیر برای کشورمان پیش آمد و حضور مردم در آن حوادث لازم بود - مثل جنگ تحمیلی - این دو قشر جزو فعالین جامعه بودند. شما ببینید در جنگ چقدر کارگر و معلم شرکت کردند و چقدر دانش آموز و دانشجو به تلقین و تشویق و هدایت معلمان عازم جبهه‌ها شدند! این یک قلم نشان دهنده وضعیت دو قشر کارگر و معلم در کشور ماست.

یک وقت است که معلم درسش را می‌دهد و بعد مشغول زندگی شخصی خود می‌شود. یا کارگر کارش را می‌کند و بقیه اوقات را به زن و فرزندش اختصاص می‌دهد. اما یک وقت است که این دو علاوه بر تدریس و کار، وقتی حادثه عظیمی در کشور اتفاق افتاد و آن حادثه حضور مردم را طلبید، کمر همت را محکم می‌بندند و به وسط میدان می‌آیند. کارگران و معلمان ما، چنین نقشی را از خود نشان دادند و اهمیتشان مضاعف گردید. البته ممکن است در بعضی کشورهای دیگر دنیا هم، چنین مواردی وجود داشته باشد که ما اطلاع درستی نداریم. اما وضعیت این دو قشر در کشور ما همان است که گفتم. بنابراین دارای اهمیتند.

ناگفته نماند که برخورداریهای این دو قشر هم کم است و این، جهت امتیاز دیگری برای آنهاست. پس، معلم و کارگر دو قشر عزیز و محترم و مکرم به شدت مورد نیاز جامعه و مورد احترام براساس ارزشهای حقیقی هستند و این، در جای خود امری مسلم است. طراحان، برنامه‌ریزان و بقیه کسانی که دست اندرکار جریانهای آینده کشورند، باید روی این مطلب که این دو قشر از جامعه ما این قدر خودی و صمیمی و مؤمن و علاقه‌مند به سرنوشت کشورند، حساب کنند. در واقع باید این مهم را در حسابهایشان بگنجانند.

و اما مطلبی که امروز می‌خواهم با استفاده از فرصت آن را عرض کنم، این است که در کشور ما و نیز بسیاری از کشورهای به اصطلاح جهان سوم، جهت اداره امور مملکتی دو نظر وجود دارد: یک نظر این است که مردم یک کشور و روشنفکران و تصمیم‌گیران آن، اظهار نظر می‌کنند که برای ساختن کشورشان و به دست آوردن آینده، باید به قدرت حاکم جهانی متکی باشند. این قدرت حاکم جهانی در هر زمان و هر که هست - چه قدرت برتر علمی باشد و چه



قدرت برتر سياسي و فرهنگي دنيا - براي شان فرقي نمي کند. مي گويند: «ما بايد دنباله رو قدرتهايي باشيم که امروز سکوهاي اول دنيا را در مسابقات علمي، سياسي و تسليحاتي به خود اختصاص داده اند». استدلالشان اين است که چون آنها قوي اند، ما بايد زير بالشان برويم!

اين ديده گاه و طرز فکر، در کشورهاي عقب افتاده دنيا حاکم است. کساني که در مسائل سياسي و جغرافيايي مطالعه کرده اند، مي دانند که چنين طرز فکري در کشورهاي امريکاي لاتين، در کشورهاي آفريقايي و در بعضي از کشورهاي آسيايي وجود داشته است و عده اي از روشنفکران و سياستمداران، از آن تبعيت مي کرده اند. سران رژيم گذشته ايران نيز چنين عقیده و طرز فکري داشتند. مي گفتند: «امريکا، يا بعضي از ممالک اروپايي، پولدار، قوي، صاحب علم و داراي سلاحند. چرا ما خودمان را از اينها جدا کنيم؟! چرا ما دنباله رو اين قدرتها نباشيم؟! بالاخره هر چه باشد اينها ارباب و آفاندا!»

در ايران گذشته، چنين طرز فکري حاکم بود. اگر کسي از شما در روستاهاي خان زده دوران طاغوت زندگي کرده باشد، اين طرز فکر را در ميان قشرهاي پست ذليل و ضعيفي هم که خود و عيالانشان از پس مانده سفره خان ارتزاق مي کردند، مشاهده کرده است. نتيجه چنين طرز فکري اين مي شد که رؤساي رژيم طاغوتي پهلوي، ثروتهاي اين ملت باهوش، با غيرت، شجاع و سابقه دار در تمدن و علم را صرف خريد هواپيماي جنگي از امريکا مي کردند. وقتي هم قطعه اي از قطعات يک هواپيما عيب و ايرادي پيدا مي کرد، مهندس يا مکانيسين آيراني حق نداشت آن قطعه را باز کند و در رفع عيب و ايرادش بکوشد. زيرا قطعه ها، قطعه هاي مرکب بود؛ يعني گاهي يک قطعه از يک هواپيما، مرکب از ده قطعه به هم بسته شده بود. بايد قطعه معيوب را باز مي کردند، به وسيله هواپيما به کشور سازنده و فروشنده - که عمدتاً امريکا بود - مي فرستادند. آن گاه، ضمن تحويل قطعه معيوب، يک قطعه جديد مي خريدند و باز مي گشتند! چرا مهندسين آيراني حق نداشتند به قطعه معيوب هواپيما دست بزنند؟ براي اين که به آنها مي گفتند: «شما را چه به اين کارها؟! اين مسائل مربوط به متخصصين خارجي است. اصلاً شما دخالت نکنيد و به چنين مواردی نزديک هم نشويد!» تحقير يک ملت همين است ديگر! بنده بسيار متأسفم که بايد بگويم: امروز هم در گوشه و کنار کشور کساني پيدا مي شوند که چنين طرز فکري دارند. يعني هنوز هم عده اي تحت تأثير پس مانده هاي فکري و سليقه اي گذشتگان وابسته به غرب و امريکاييند.

اين يک نظر و طرز فکراستتيک نظر و طرز فکر ديگر هم وجود دارد که مي گويد: «ما ملتي هستيم که تواناييهاي داريم و بايد اصل را بر اين بگذاريم که از اين تواناييها استفاده کنيم. البته هر جا گير کرديم وديديم ديگري ابزار بهتري دارد، مي رويم از او ابزارش را قرض مي کنيم؛ آن گاه مي آييم کارمان را راه مي اندازيم. بعد هم سعي مي کنيم خودمان آن ابزار را بسازيم.» اين يک کار عاقلانه است. نمي شود که شما هر وقت اتومبيلتان، اجاق گازتان يا يخچالتان خراب شد به سراغ همسايه برويد و بگوييد: «بي زحمت بياييد اين وسيله را براي ما تعمير کنيد.» اين کار، عين وابستگي است. البته يک وقت هم لازم است؛ يعني طرف خبروتتي دارد و شما بايد از او ياد بگيريد. اين اشکالي ندارد. همسايه وسيله اي دارد که مي تواند با آن کار کند. شما آن را از او امانت بگيريد و بعد هم سعيتان بر اين باشد که خودتان را از او بي نياز کنيد. در مقياس يک ملت، اين بي نيازي به معنای استقلال علمي، عملي، فتي، فرهنگي و در يک کلام استقلال همه جانبه است. انقلاب اسلامي از ابتدا به دنبال چنين استقلالي بوده است. امروز در سطح دنيا که نگاه مي کنيم، مي بينيم بعضي از کشورها اين راه را رفته اند و به نتيجه هم رسیده اند. کشورهايي که بعد از جنگ دوم جهاني - به تعبير مبالغه آميزي که معمولاً گفته مي شود - تقريباً با خاک يکسان شده بودند، کمر راست کردند و به خودشان پرداختند. در واقع از نيروهاي درون خودشان استفاده کردند و امروز در زمينه اداره امور دنيايي خود از کساني که اينها را در جنگ به خاک سپاه نشانده بودند بالاتر رفته اند. پس به نتيجه مي رسيم که مي شود با چنين طرز فکري به استقلال علمي و فتي و غيره دست يافت. امام ما رضوان الله تعالي عليه همتش اين بود که به ملت بگويد: «اي ملت ايران! اي جوان آيراني! اي کارگر آيراني! اي مهندس و اي مدير آيراني! تو بدون اين که به بيگانه تکیه کنی خودت مي توانی.» امام مي خواست روحيه «توانستن» را در ما زنده کند. کساني که داراي طرز فکر اول - که منجر به وابستگي مي شود - هستند، در طول دهها سال گذشته مدام به تمسخر



ایرانی پرداختند و لطیفه ساختند که «مگر جنس داخلی هم جنس می شود؟!» ظلمی از این بالاتر به یک ملت وجود ندارد.

www.leader.ir

امروز که شما نگاه کنید، می بینید مصنوعات داخلی ما در موارد بسیاری، بهتر از مصنوعات خارجی است. البته آدمهای اهل سود، یعنی کسانی که فقط به فکر جیب و سود خود هستند و هیچ به غیرت ملی و دینی و ارزش اجتماعی ملت ایران در دنیا توجه نمی کنند، بر بعضی از مصنوعات داخلی ما مارک کارخانجات یا فروشگاههای معروف دنیا را می زنند و آنها را در بازارهای اروپایی به معرض فروش می گذارند. آنها از این کاسی فقط به پولی که می توانند به دست آورند فکر می کنند. در حالی که این اجناس در کشور ما با سرانگشتان ظریف هنرمند ایرانی، چشم تیزبین ایرانی، مغز تیز ایرانی و استعداد والای ایرانی به وجود آمده است.

من یک وقت عرض کردم: «هوشی که ملت ایران دارد از متوسط هوش مردم دنیا بالاتر است.» پس این ملت با تکیه بر این هوش و استعداد والا می تواند روی پای خود بایستد. انقلاب عظیم اسلامی ما، بحمدالله نیروهای داخلی را در یک فضای آزاد قرار داد. به طوری که امروز، همان قطعه معیوب از هواپیمای جنگی را که سابقاً با اختصاص هزینه برای یکی دو نفر همراه قطعه و دیگر تشریفات، به خارج می فرستادند، تکنسین هواپیما و ارتشی ما با صرف وقت و هزینه ای اندک می تواند بهتر از روز اول تعمیر و بازسازی کند. چرا باید یک ملت را تحقیر کنند و بگویند: «شما نمی توانید؟!» اگر ما بخواهیم روحیه اتکا به خود و روی پای خود ایستادن را در عمل نشان بدهیم و مجسم کنیم، شما دو قشر معلم و کارگر می توانید از عوامل آن باشید. شما هستید که باید نشان بدهید، ثابت کنید و نیز به دیگران تعلیم دهید که «ملت ایران می تواند روی پای خود بایستد.» بحمدالله ما منابع زیادی داریم.

آرزوی واقعی من - که البته ممکن است به این زودیها قابل تحقق نباشد - این است که ما در چاههای نفت را ببندیم و اقتصاد خود را براساس کالاها و محصولات غیر نفتی بنیاد نهیم. یعنی فرض کنیم این کشور، کالایی به نام نفت ندارد. البته این کار ممکن است در این سالها و به این زودیها عملی نباشد. زیرا دشمنان ایران در دوران رژیم وابسته و فاسد پهلوی، بیش از حد تصور خرابکاری کرده اند و چنان ملت و کشور ما را به نفت وابسته نموده اند که نشود به این آسانی چنین کاری را کرد. اما روزی باید این کار بشود و آن روز، روزی است که ملت ایران بدون این که سرمایه های خود را مفت و مجانی به دست کسانی بدهد که با کمال خبثت از ثروت ملی کشورها استفاده می کنند، با تکیه بر امکانات ذاتی، روی پای خودش بایستد.

متأسفانه امروز این کار امکانپذیر نیست. امروز به خاطر خیانت بعضی از کشورهای تولید کننده نفت و همدستی شان با دزدان غارتگر بین المللی، به جای این که نفت، وسیله ای در دست کشورهای تولید کننده آن برای کسب سود یا استفاده سیاسی و اقتصادی باشد، به عکس به عنوان وسیله ای در دست مصرف کنندگان قرار دارد! درست مثل جنسی است که توی سرش خورده باشد! در حالی که نفت، جنسی است که اگر امروز آن را به دنیا ندهند همه جا فاقد نور و حرارت و حرکت و صنعت خواهد شد. تمدن صنعتی امروز، پایه اش بر ماشین استوار است. اگر نفت نباشد، این ماشین از حرکت خواهد ایستاد. اهمیت نفت ما تا این اندازه است.

البته نفت ما که می گویم، منظور نفت کلّ این منطقه و دیگر مناطق نفت خیز دنیاست. این منطقه بخش عمده ای از نفت جهان را داراست. یعنی همان دولتهایی که دستشان با دزدان غارتگر بین المللی یکی است، متأسفانه بخش عمده ای از نفت را صاحبند. امروز جنس به این ارزشمندی به منزله ابزاری در دست مصرف کنندگانی است که شدیداً به آن احتیاج دارند. آنها چنین سیاستی را از دهها سال پیش تا به امروز، طرّاحی و اجرا کرده اند و متأسفانه همواره عدّه ای از سیاستمداران خائن کشورهای وابسته نیز، با آنها همکاری می کنند. در چنین وضعیتی اگر ملت ایران - اعم از کارگر ایرانی، جوان ایرانی، تولید کننده ایرانی و معلم ایرانی - با همه تلاش و غیرت خود وارد عمل شود و این کشور را به گونه ای بسازد که به خاطر صادرات و واردات و نیازهای مصرفی، محتاج فروش نفت خود، آن هم با این قیمت پایین نباشد، ببینید چه خدمت بزرگی به امروز و آینده این کشور خواهد بود!

این کار چگونه امکانپذیر خواهد شد؟ به این گونه که کارگر ایرانی کار را یک عبادت واقعی بداند، نه عبادت تعارفی. واقعاً برای انجام کار خود «قصد قربت» کند. همچنین، معلم ایرانی مسلمان، این تفکر اسلامی را به نوجوان و جوان



دانش آموز یاد دهد تا آن که ده سال دیگر در کارگاهها و مراکز تعلیم و تعلم و تحقیقاتمان، چنان کار شود که دیگر همه استعداد این ملت، تجسم و تبلور پیدا کند. آن وقت، زندگی راحت، رفاه برای همه کس در همه جا، تسلط اقتصادی دشمن صفر، سرمایه های کشور محفوظ و آبرو و عظمت این کشور تأمین خواهد شد. ارزش و اهمیت کار دو قشر کارگر و معلم این گونه معلوم می شود. اگر گفتیم «شهید مطهری این گونه بود» واقعاً این گونه بود. شهید مطهری از کسانی بود که کار کردن و درس گفتنش فقط به خاطر یک وظیفه مقدس بود. آن هم بی آن که کسی وادارش کند یا از وی بخواهد. البته بیشتر محققین دنیا این گونه اند. همه پیشرفتهای علمی دنیا نیز این گونه پیش آمده است که کسانی از روی عشق یا ایمان و یا هر دو، کار کرده اند. یا باید عشق به کار باشد یا ایمان به ثواب الهی، یا هر دو با هم. و شما می توانید هر دو را با هم داشته باشید. این گونه می شود که ملت ایران می تواند آن استقلال حقیقی و واقعی را که استقلال سیاسی مقدمه آن است و آن نیز به یک معنا پشتوانه و پشتیبان و نگهدارنده استقلال سیاسی است، تأمین کند.

این، نکته ای است که ما در «روز کارگر» و «روز معلم» می توانیم به شما عرض کنیم. دشمن، دشمنی می کند و از او جز دشمنی هم انتظاری نیست. تبلیغاتی که رادیوهای دشمن می کنند و مطالبی که مطبوعات صهیونیستی جهانی می نویسند، ما کمترش را از آنها توقع نداریم. دشمن است دیگر! دشمن، بدجنسی می کند، خباثت می کند، تهمت می زند و دروغ می گوید. ادعا می کند که طرفدار انسانیت است؛ اما به دروغ. از او توقع بیش از این نیست. چیزی که برای ما لازم است، این است که خود ما در نقطه تحقق آرمانهای اسلامی قرار گیریم. آن کار و آن تعلیم، با آن نیت، با آن احساس و آن غیرت انجام گیرد، تا در آینده نزدیک، ان شاءالله کشور در موضعی قرار گیرد که «لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون». همانی شود که خدا برای شما ملت بزرگ اراده کرده است، خواسته است و ان شاءالله مقدر فرموده است. امیدواریم خداوند این روز و این ایام را بر شما مبارک کند و به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم این وظایف را درست درک و براساس آنها ان شاءالله عمل کنیم.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته.